

رسالت علیه الصلوة والسلام انداخت و در جوابی آن علف سینه برآورد
و چون راهب از صومعه آن صوره را مشاهده کرد و فی الحال بیرون آمد
و بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم رفت و به امتحان گفت ترا رسول
بالات و خجسته میدم که نام تو چیست فرمود که از من دور شو و بگو
بنام اینها من ترا که ما سخت بی آینه و در دست راهب و در پی خود
نزد و نگاه زدن میکرد و نظر حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
داشت تا بعد از آنکه وی احتیاط کرد و وقت بدان خدای تعالی
به عیبی فرستاد این اوست و خرمی از شنیدن این سخن خجسته
و بداشت که قصد او خواهد کرد پس دست بر قبضه شمشیر زد
و در آن روز تشریح جمع شدند و گفتند نوا چه شد راهب فی الحال
بصومعه رفت و در دست و از بالا با صومعه در مقابل آمد
و گفت بی وید خوفناک شدی خدای آسمان و زمین را هیچ فایده
حق ندارد الا که شمارا از ایشان دوست تو میدارم و درین صحنه جان
یا فتنه ام که آنکس که در پای این رحمت تپشند میور باشد او
ناشسته کشید و هیچ کس مجتهد خواهد گشت و تمام غیرانی
اوست و هر کسی که مطوعه وی کند بخانه یا بند و مخالفان وی گناه
باشند و با خرمی گفت نوا با این چه تقاضی است گفت هر چه
ویم راهب گفت بدانکه این پیغمبر اقران است و تقویض اووی بخو
میکند و همان بار و کجا خط این عهد را بگویند خرمی گفت با آشنی

راهب گفت درین صحنه یافته ام که او بوی جمع کلمه غالب خواهد بود
و کس با وی نخواهد تواند کرد و بیشتر دشمنان وی از بهر و باشند
پس صدر گنبد خرمی را بر سر نهادن داشت و با حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه گفت در تو دو بیتی می بینم وطن من است
که تو پیغمبر آخر الزمان خواهی بود و تو اعیل و صادق و امر توفی
و مرابا تو دوستی تمام هست و درین قول صدق تو میگویم و مرد تو
خرام کرد و قیام رفتند و کار کرد و حاجت نمک نمودند و با حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام گفت من بیارم خودی زوم و چون امر
تو ظاهر شود پیام و بعد از پنج یا نه و مسلمان شد قیاس تبت
منته و او را نگذاشت چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
پشت و پنج ساله شد او طالب با وی گفت مرا با نیست و زمانی
سخت و کار دشوار میروند و مصلحت آنکه خود را برضی عرض
کنی تا همچنانکه بضاخه هر کس میبرد تا بر نصیحتی زهر و با ایشان
تسرووی خود میگردانند صوده معلوم کرد و پیغام بحضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه فرستاد که در دو تهر آنکه بر واران میدم ترا بدیم
تا بخاره روی و او طالب خرم شد و گفت این زرقی است که
خدای به مهر فرستاده است پس خدیجه او را مال داد و عقالم
خود بیست نام با وی همراه کرد و با خود ایشان همراه شو تا به یکی
رسود و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در آن منزل